

نگه کرد و آن تخم خربوزه دید ز بوی خوش آن دیش بر دمید  
 بخود گفت: هر چیز در عالمست ز بهر نشاط بنی آدمست  
 من آن نقشهائی که بستم همه، نبودند جز یافه و دمدمه  
 چه حاصل که این تخم مانم بجای؟ که گویند بخان هشته اینجای پای؟  
 برای من لر چه حاصل شود؟ چه خانی بیاید، چه خانی رود؟  
 چودل را بجاروب اندیشه رفت، همی خورد از آن تخم و با خویش گفت:  
 چه بهتر، که گویند ازین دهکده نه خانه اویده، نه خانه رده!

چو از کف رها شد زمام هوس، رهائی نیابد از او هیچ کس  
 سوارش اگر دشمنست ار که دوست، برد تا بدانجا که دل خواه اوست  
 دیماه ۳۰۹ - ملك الشعرا بهار

## مکاتیب تاریخی

نقل از يك جنگ كهن متعلق بکتابخانه ارمغان

رقعه ایست که امیر عالی شیر نوائی بساطان حسین میرزا نوشته است  
 چند روزی شد که مظنه این کمینه آنست که بر صفحه خاطر دریا مقاطر  
 انحضرت غباری نشده در فیض راه مبدء الطاف تا منتهای است بر روی فقیر بسته اند  
 غباری نیست غیر از من نوائی بر سر کوش براید تند بادی کاش بردارد غبار من  
 نه روی اینکه در اظهار این درد با کسی مبادرت جوید و نه یارای آنکه در کنج  
 خمول در اینواقعه مصابرت نماید. و الی شیراز هر ساله به دارالعباد یزد جمعی  
 را میفرستاد که نواحی آنرا غارت میکردند. از روستایان یزد شخصی را بتجسس  
 و استخبار فرستاده مدت دو ماه انشخص در انشهر بتفحص بود از هیچ طرف

پرتو شراری بر اینینه ادراک و نیفتاد آخر الامر زانورده بعرض همایون رسانید که من روستائیم از یزد مرا مدتی شد که بجاسوسی فرستاده اند تا معلوم کنم که شما در این سال بنواحی یزد سپاهی بغارت خواهید فرستاد یا خیر از هیچ کس معلوم نتوانستم کرد بخاطرم آنشد که این امر را از شما کسی بهتر نداند پادشاه تبسم ثنان گفت که داعیه داشتیم که جمعی را بفرستیم اما بخاطر تو برطرف کردیم. غرض آنکه این امر را کسی بهتر از شما نمیداند که از من رنجیده اید یا نه و فقیر بگناهان خود مقرم و اما نمیدانم که چه ناشایسته نموده ام که بحرمان از مواصلت کشید

یاد از آنروزی که راهی بود در کوئی مرا گاه گاهی دیده روشن میشد از روئی مرا تن غباری گشت از غم تند باد آه کو تادر ارد بر سران کوی از سوئی مرا

### جواب سلطان حسین

سپهست ز طالب ار بر نجهد مطلوب باید که ز مطلوب نرنجد طالب

### مکتوب دیگر از همان جنک

منشور است که سلطان سنجر بسطان مسعود برادر زاده خود که از قبل او پادشاه عراق بوده در باب عذر خواستن از مستر شد بالله خلیفه عباسی که در جنک گرفتار دست سلطان مسعود شده بود نوشته

آنکه فرزند غیاث الدین مسعود چون بر این منشور مطلع شود در حال بخدمت امیر المومنین رود و بعد از بوسیدن خاک بارگاه جهان بناه از جرایمی و القائی که بسبب آن خذلان حادث شده است التماس صفا جمیل نماید و از نادرات زلات استغفار کند و بداند که حدوث صواعق مختلف و هبوب باد های عواصف را که تادر این روز کسی مشاهده نکرده است مسبب وقوع این حادثه میدانم و از آن می اندیشم که از این تشویش لشکرها و خلائق مضطرب شوند البته البته تلافی این کار واجب داند و عین فرض شمرد